

مقایسه ی سه رویکرد رفتارگرایی، شناخت گرایی و ساختن گرایی
(سلز و گلاسگو، ۱۹۹۸ به نقل از فردانش، ۱۳۷۷ با اندکی تغییر)

ساختن گرایی	شناخت گرایی	رفتارگرایی	رویکرد مؤلفه
اکتشاف شخصی مبتنی بر دریافت شهودی و خلق معنا از طریق تجربه	کسب دانش و تغییر در ساختارهای ذهنی	تغییر رفتار بیرونی در اثر شرطی سازی	یادگیری
مشکل گشایی	ذخیره ی کوتاه مدت حسی، حافظه ی کوتاه مدت و حافظه ی بلند مدت	تشخیص، تعمیم، تداعی و زنجیره ای	انواع یادگیری
فرد، عوامل محیطی و تعامل بین آن ها	عوامل محیطی: توضیح ها، نمایش ها، ارائه ی مثال و غیر مثال ها، تمرین، بازخورد اطلاعاتی	عوامل محیطی: محرک، تقویت ها	عوامل مؤثر بر یادگیری
حافظه ی جاری و معطوف به حال است.	نقش مهم دارد. آنچه در حافظه به شکل های مختلف نگهداری می شود و نحوه ی سازمان دهی آن	مورد بحث نیست	نقش حافظه در یادگیری
یادگیری در زمینه انجام می شود و انتقال بدون وجود زمینه ممکن نیست.	تابع چگونگی نگهداری اطلاعات در ذهن است. یادگیری همه جانبه موجب انتقال بهتر و بیشتر می شود.	در اثر تعمیم و در موقعیت های دارای عناصر شبیه و مشترک	انتقال یادگیری
هدف های از قبل تعیین شده نیست، شخصی و مؤسسه ای، و قابل توافق	هدف های از قبل تعیین شده و عبارات هدف محور	هدف های رفتاری از قبل تعیین شده	هدف ها
شاگرد فعال، خودگردان و متفکر	برنامه ریزی برای راهبرد های شناختی یادگیری	عرضه ی آموزش و امکان تمرین و بازخورد	راهبرد های کلان آموزشی

محیط های پاسخ گو	آموزش مبتنی بر رایانه	انواع رسانه ها، آموزش با کمک رایانه	راهبرد های رسانه ای
فرایند ها و محصول ها	ارزشیابی تشخیصی است و از بازنمایی ها و پردازش ذهنی شاگرد است.	فرایند و محصول قابل ارزشیابی است.	ارزش یابی

رفتارگرایی

رفتارگرایی، گرایشی در فلسفه است که تمایل دارد همیشه، به جای آن که فکرها و حالت‌های ذهنی ما را بررسی کند، آن رفتارهایی را بررسی کند که به دنبال فکرهای ما می‌آیند. از دیدگاه این گرایش، نمی‌توان بین دو فکر مختلف، تفاوتی قائل شد، مگر آن‌که در رفتاری که به دنبال آن فکرها می‌آید، تفاوتی وجود داشته باشد. در تعریف دقیق‌تر، رفتارگرایان سه ادعای زیر را دربارهٔ حالت‌های ذهنی، پیشنهاد می‌کنند

۱. روان‌شناسی، علم رفتار است. روان‌شناسی علم ذهن (و حالت‌های ذهنی) نیست.
۲. تمام رفتارهای ما را می‌توان کاملاً توضیح داد و تشریح نمود، بدون آن‌که به حالت‌های ذهنی (تفکرها) و حالت‌های درونی ما، هیچ اشاره‌ای صورت بگیرد. به عبارتی، منشاء رفتارهای ما بیرونی (محیط) است نه درونی (تفکرهای ما).

۳. واژه‌های مربوط به حالت‌های ذهنی، که در جمله‌های روان‌شناسی وجود دارد یا باید آ حذف شود و با واژه‌های رفتاری جایگزین شود. و یا ب) به مفهوم‌های رفتاری، ترجمه شود

این سه گزاره، سه ادعای به لحاظ جداگانه‌اند که هر کدام، یکی از شاخه‌های رفتارگرایی را شکل می‌دهند. ادعای اول مربوط به رفتارگرایان روش‌شناختی است. گزارهٔ دوم مربوط به رفتارگرایان روان‌شناختی است و گزارهٔ سوم دیدگاه رفتارگرایان منطقی (یا تحلیلی) را نشان می‌دهد.

شاخه‌های مختلف رفتارگرایی

رفتارگرایی روش‌شناختی، دیدگاهی تجویزی است، که در این‌باره حرف می‌زند که مطالعهٔ علمی روان‌شناسی چگونه باید صورت بگیرد. این شاخه، ادعا می‌کند که روان‌شناسی، تنها باید خود را با رفتارهای (بیرونی) ارگانیک، درگیر کند. روان‌شناسی نباید به بررسی حالت‌های ذهنی مشغول کند یا تلاش کند که برای توضیح رفتارها، به یک سیستم پردازش اطلاعات درونی در فرد متوسل شود. رفتارگرایان روش‌شناختی می‌گویند که

ارجاع دادن به حالت‌های ذهنی (مثلاً به تمایل‌ها و باورهای درونی یک انسان)، هیچ چیزی به دانشی که ما می‌توانیم درباره‌ی منبع‌های رفتارهای انسان بدانیم، نمی‌افزاید. حالت‌های ذهنی، کاملاً شخصی هستند و در نتیجه، نمی‌توان آن‌ها را مطالعه علمی کرد چرا که در علم، ما با چیزهایی سر-و-کار داریم که برای همه قابل مشاهده و قابل آزمایش باشند.

رفتارگرایی روان‌شناختی، برنامه‌ای پژوهشی در روان‌شناسی است که هدف آن این است که رفتارهای انسان‌ها و حیوان‌ها را بر مبنای محرک، تقویت، تاریخچه یادگیری و پاسخ، توصیف کند. به عنوان مثال آزمایشی را در نظر بگیرید که در آن، یک موش را برای مدتی گرسنه نگاه داشته‌ایم. اگر وقتی که چراغی در داخل قفس روشن می‌شود، موش در همان لحظه اهرمی را اتفاقی فشار دهد، به او غذا می‌دهیم. پس از چند بار تکرار این مرحله‌ها، موش اندک اندک، یاد می‌گیرد که هر گاه چراغ روشن شد، به سمت اهرم برود. در این آزمایش، روشن شدن چراغ محرک، فشار دادن اهرم پاسخ موش و مرحله‌های تکرار شدن آزمایش تاریخچه یادگیری است. در این تفسیر، رفتارگرایان، معمولاً از فکر کردن موش صحبتی نمی‌کنند؛ همان‌طور که با افزایش دما، مایع درون دماسنج به سمت بالا حرکت می‌کند - بدون اینکه مایع، به بالا رفتن یا نرفتن، فکر کرده باشد. - و همان‌طور که ضربه زدن چکش به زانو، باعث حرکت ناخودآگاه پا می‌شود، موش نیز شرطی شده و بدون فکر کردن، به محرک، پاسخ می‌دهد.

رفتارگرایی منطقی یا تحلیلی، نظریه‌ای در فلسفه است درباره معنای مفهوم‌های ذهنی. بر طبق این نظریه، هر حالت ذهنی، در اصل یک گرایش رفتاری است و برای مشخص کردن آن، باید ببینیم که فرد، با داشتن آن حالت ذهنی، چه رفتاری را خواهد داشت. به عبارت دقیق‌تر، زمانی که می‌گوییم فردی، به گزاره‌ای باور دارد، به این معنا نیست که حالت درونی و ذهنی‌ای وجود دارد که فرد در آن حالت قرار گرفته‌است، بلکه داریم مشخص می‌کنیم که او در ویژگی‌ها و شرایط‌های محیطی، تمایل دارد که چگونه عمل کند.

رفتارگرایی منطقی

از جمله طرفداران رفتارگرایی منطقی در فلسفه توسط [ژیلبرت رایل](#) و [لودویگ ویتگنشتاین](#)، آغاز شد. ریشه‌های این شاخه، به جنبش فلسفی [پوزیتیویسم منطقی](#) باز می‌گردد. پوزیتیویسم منطقی، جنبشی بود که ادعا می‌کرد، معنای یک گزاره به وسیله شرایط صدق آن گزاره تعیین می‌شود. مثلاً معنای گزاره "آسمان آبی است"، می‌تواند تمام آن موقعیت‌هایی در جهان خارج باشد که در آن موقعیت‌ها، گزاره برقرار است و آسمان واقعاً آبی است. به این ترتیب، به کار بردن تز پوزیتیویسم منطقی، برای گزاره‌های روان‌شناختی، به این نتیجه منتهی می‌شود که هر گزاره درباره حالت‌های ذهنی، برای آن که معنا داشته باشد، باید شرایط صدقی داشته باشد و شرایط صدقی که به آن گزاره‌ها معنا می‌دهد، رفتارهایی است که ما با داشتن آن حالت‌های ذهنی، تمایل داریم که از خود نشان دهیم.

به این دلیل، فیلسوفان ذهن، به سمت رفتارگرایی منطقی کشیده شدند که این نظریه، می‌توانست از نظریه [دوگانه‌انگاری در جوهر](#) جلوگیری کند. دوگانه‌انگاری در جوهر، برای اینکه توضیح دهد که حالت‌های ذهنی ما چیستند و چگونه به وجود می‌آیند، به یک روح غیرفیزیکی متوسل می‌شود، روحی که محدودیت‌های

فضایی و زمانی ندارد و مسئولیتِ فکرهای ما را برعهده دارد. اما رفتارگراییِ منطقی، در توضیحِ حالت‌هایِ ذهنی، برای آن‌که به این روح متوسل نشود، حالت‌هایِ ذهنی ما را به وسیلهٔ رفتارهایِ بیرونی توضیح می‌دهد. به این معنا که این حالت‌هایِ ذهنی، هیچ چیز نیستند بلکه تمایلِ فرد برای انجامِ رفتاری خاص - و این تمایل را می‌توان به وسیلهٔ ترشحِ هورمون‌ها، غریزه و... توضیح داد - .

رفتارگرایی روان‌شناختی

رفتارگرایی روان‌شناختی، را نخستین‌بار می‌توان در کارهای ایوان پاولف و ادوارد لی سرندایک مشاهده کرد. کامل‌ترین و برجسته‌ترین نمونهٔ تلاش‌های این شاخه را می‌توان در کارهای بی‌اف اسکینر، روان‌شناس برجستهٔ آمریکایی ملاحظه نمود. ریشهٔ این شاخه از رفتارگرایی، در کارهای تجربه‌گرایان انگلیسی، به خصوص جان لاک و دیوید هیوم می‌توان پی‌گرفت که اعتقاد داشتند انسان، به هنگام تولد، چون لوحی سفید است که همهٔ هوش او، محصول یادگیری محیط است. این ایده، ایدهٔ محوری و اصلی رفتارگرایی روان‌شناختی است.

در شناخت‌گرایی فرآیند کسب دانش مهم است نه حفظ کردن حقایق. در شناخت‌گرایی به یافتن راه حل‌های متفاوت در پاسخ به حل مسئله، بها داده می‌شود. در کلاس‌های درس شناخت‌گرا، فراگیر در یادگیری فردی فعال است. در شناخت‌گرایی بر کسب تجربه و تعامل با محیط در هنگام یادگیری تاکید می‌شود. شناخت‌گرایی، فرآیندهای ذهنی را مورد توجه قرار می‌دهد. ۳ نظریه‌ی شناخت‌گرایی یکی از نظریه‌های قابل استفاده برای معلمان است. تدریس موثر مستلزم آشنایی با کلیه‌ی نظریه‌ها و استفاده‌ی صحیح از آنهاست. شناخت‌گرایی یکی از نظریه‌هایی که در آموزش نقش ارزنده‌ای را ایفا کرده است نظریه‌ی شناخت‌گرایی (Cognitivism) است. شناخت‌گرایان برخلاف رفتارگرایان به جای تاکید بر رفتار قابل مشاهده، فرآیندهای عالی ذهنی مانند تفکر، تعقل، ادراک و مسئله‌گشایی را مورد توجه قرار می‌دهند و بر این باورند که یادگیری فرآیندی درونی است که حافظه، انگیزش و تفکر نقش مهمی در آن بازی می‌کنند. بر اساس دیدگاه‌های جدید موجود در این نظریه، یادگیری فرآیندی است که طی آن دانش و اطلاعات به وسیله خود یادگیرنده: √ کسب می‌شود؛ √ پردازش می‌شود؛ √ دست‌کاری می‌شود؛ و به یاد سپرده می‌شود. سپس دانش و اطلاعات کسب شده در موقعیت مناسب به وسیله خود یادگیرنده: √ به یاد آورده می‌شود؛ √ سازمان‌بندی می‌شود؛ و با دانش و اطلاعات جدید پیوند می‌خورد. ۴ در واقع این گروه از شناخت‌گرایان یادگیری را از دیدگاه پردازش اطلاعات و نقش انواع حافظه در خلال یادگیری بررسی می‌کنند و معتقدند یادگیری بر چهار عملیات ویژه استوار است: دریافت محرک‌ها یا اطلاعات. پردازش اطلاعات. نگهداری و ذخیره اطلاعات انتقال اطلاعات از پیشگامان نظریه‌ی شناخت‌گرایی می‌توان به گشتالت، برونر و پیازِه اشاره کرد. تدریس شناخت‌گرا* در تدریس شناخت‌گرا بر انجام فعالیت‌های ذهنی مانند تجزیه و تحلیل، استنباط، مقایسه، مشاهده و

... تاکید می شود. * در تدریس شناخت گرا بر آموخته های پیشین تاکید شده و از آن ها برای درک مطالب جدید مورد یادگیری کمک گرفته می شود. * در تدریس شناخت گرا، یادگیری زمانی حاصل می شود که اطلاعات به صورت سازماندهی شده و معنی دار در حافظه ذخیره شوند. بنابراین استفاده از نقشه های مفهومی، طرح واره های ذهنی، ارائه خلاصه فعالیت و راهبردهای مناسب دیگر برای تسهیل پردازش اطلاعات، ضروری است. ۵ * در تدریس شناخت گرا تفاوت های فردی مورد توجه قرار می گیرد و محتوای یادگیری به گونه ای تنظیم می شود که در بر گیرنده ی فعالیت هایی متناسب با سبک های گوناگون یادگیری باشد. * در تدریس شناخت گرا مطالب درسی باید طوری طرح ریزی و ارائه شوند که ابتدا جامع ترین مفاهیم و اندیشه ها به صورتی خلاصه ارائه و بعد به دنبال این کلیات به تدریج مطالب فرعی تر و جزئی تر معرفی شوند. * در تدریس شناخت گرا معلم از دادن پاسخ مستقیم به سوال دانش آموزان پرهیز می کند. ایجاد محیطی که در آن بتوان حتی پاسخ های غلط را هم پذیرفت و به آن ها بها داد مهم است، چون آن ها میزان دانش و نحوه ی اندیشیدن دانش آموزان را روشن می سازند. * در تدریس شناخت گرا به برنامه ریزی برای تعمق در موضوع یادگیری توجه می شود و در این برنامه ریزی به مراحل رشد شناختی دانش آموزان توجه ویژه می شود. * در تدریس شناخت گرا به دانش آموزان کمک می شود تا مهارت فرآیندی خود را نظیر مشاهده کردن، اندازه گیری، طبقه بندی، ارتباط برقرار کردن، استنباط کردن، پیش بینی کردن، تفسیر داده ها، فرضیه سازی و ... بسط دهند. این مهارت های فرآیندی که ناظر بر مهارت تفکر و اندیشه ورزی اند، در حل مسایل روزانه زندگی و درسی اهمیت فراوانی دارند. معلم با رویکرد شناخت گرایی * در رویکرد شناخت گرایی، معلمان فعالیت هایی را برای یادگیری فراگیران پیش بینی می کنند و به اجرا در می آورند که دارای ویژگی های زیر باشد: ۱. فراگیر را در یک فضای جذاب تجربه پذیری غرق کند. ۲. از نظر فراگیر، معنادار و چالش برانگیز باشد. ۳. زمینه های تحلیل فرآیند یادگیری توسط فراگیر را از طریق کسب تجربه ی پردازش فعال، فراهم کند. ۴. فضا را برای نگرستن متفاوت به مسئله و یافتن راه حلی نو و خاص آماده کند. * در رویکرد شناخت گرایی، معلمان فراگیران را از اهمیت درس و مفید بودن آن مطلع می کنند و به آنان نشان می دهند که چگونه می توانند آن چه یاد گرفته اند را در موقعیت های زندگی واقعی به کار برند تا یادگیری معنادار تر بشود. شبیه سازی موقعیت های زندگی واقعی و ارائه تکالیف و پروژه هایی که در آن ها از خواسته ها، تقاضاها و اطلاعات زندگی واقعی استفاده شده به معنادار شدن یادگیری کمک می کند. * در رویکرد شناخت گرایی، معلمان توجه فراگیران را در آغاز درس جلب می کنند و این جلب توجه در کل درس حفظ می شود. معلمان شناخت گرا بر این باورند که انجام صحیح و موفقیت آمیز فعالیت موجب رضایت خاطر و تقویت رفتار می گردد. بنابراین بیش تر از راهبردهای انگیزش درونی استفاده می کنند. با این وجود، انگیزش بیرونی نیز مورد استفاده قرار می گیرد. انگیزه های درونی عبارتند از: ۱- میل به یادگیری ۲- همکاری با دیگران ۳- کنجکاوی و میل به تحقیق برای رفع ابهام ۴- انگیزه ی توانمند شدن ۷ * در رویکرد شناخت گرایی، معلمان به نقش تعیین کننده تجربه ها یا تعامل با محیط پیرامون در یادگیری دانش آموزان توجه دارند و موقعیت یادگیری را از عوامل مهم و موثر در فرآیند یادگیری می دانند. * در رویکرد شناخت گرایی، معلمان دارای سه نقش مهم هستند: سازمان دهنده

محیط یادگیری، سنجش کننده تفکر دانش آموزان و پایه گذار فعالیت های گروهی. ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی، علاوه بر آزمون های عینی از آزمون های انشایی و باز-پاسخ نیز استفاده می شود. * در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی، هر روش، ابزار یا موقعیتی که برای سنجش و ارزشیابی دانش آموزان استفاده می شود باید با توجه به رشد سنی و شناختی دانش آموزان انتخاب شده باشد. * در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی، تکالیفی برای فراگیران مطرح می شود که با سطح توانایی فردی آن ها متناسب باشد. هیچ چیز به اندازه ی شکست و ناکامی بیش از حد، بر انگیزش و علاقه تاثیر مخرب ندارد. * در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی، تکالیفی برای فراگیران ارائه می شود که به گام های کوتاه تقسیم می شود تا در آن ها برای توسعه ی شناخت از گام ساده به پیچیده استفاده شود. * در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی، فرآیند کسب دانش مورد ارزیابی قرار می گیرد. * در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی، راهبردهایی که دانش آموز از آن ها استفاده می کند تا دانش، مهارت ها و عادت های کاری را به گونه ای معنادار، در انجام تکالیف به کار ببرد، مورد قضاوت قرار می گیرد.

سازنده گرایی

نظریه های نسبتاً جدیدی که در آموزش و پرورش و روانشناسی با نام نظریه های سازنده گرایی مطرح شده اند ریشه در اندیشه های علمی و فلسفی گذشته دارند. دیدگاه های سازنده گرایی از پژوهش های پیازه، ویگوتسکی، روانشناسان گشتالتی، بارلت و برونر، و نیز از فلسفه پرورشی جان دیویی سرچشمه می گیرند. هدف از این مقاله بررسی روند پیدایش رویکرد سازنده گرایی و نقش آن در متحول ساختن محیط های یادگیری می باشد. اطلاعات این مقاله از مدارک و اسناد کتابخانه ای و تحلیل منابع و مقالات پژوهشی گردآوری شده است. نتایج حاصل از این پژوهش کتابخانه ای نشان می دهد که در دو دهه اخیر، دانش و مهارت های مورد نیاز برای موفقیت در زندگی امروزی به دلیل تحولات در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و فناوری تغییر یافته است. امروزه دانش آموزان نیاز دارند تا بفهمند که چگونه به اطلاعات مورد نیازشان دسترسی داشته باشند و چگونه این اطلاعات را در موقعیت های واقعی زندگی به کار ببرند. علاوه بر این، دانش آموزان با موقعیتهای بسیار مواجه هستند که برای آن جواب سراسر است و از پیش آماده شده ای وجود ندارد بلکه به جای آن، آنها بایستی بتوانند موقعیتهای را تحلیل کنند و دانش و مهارت خود را برای پیدا کردن راه حلی که مفید است به کار گیرند. فیلسوفان، روانشناسان و صاحب نظران حوزه تعلیم و تربیت به تبع این تحولات، به نظریه های جدید یادگیری بویژه سازنده گرایی روی آوردند. دیدگاه سازنده گرایی تأکید می کند که یادگیرنده، فعالانه دانش را می سازد (سانتراک، ۲۰۱۲). شانک (۲۰۰۰، به نقل از سیف، ۱۳۸۹) گفته است: سازنده گرایی یک دیدگاه روانشناختی و فلسفی است که طبق آن افراد بیشتر آنچه را که یاد می گیرند و می فهمند خود می سازند و شکل می دهند. به طور کلی، سازنده گرایی یک شناخت شناسی و یک نظریه یادگیری است که در قیاس با نظریه های شناخت شناسی و یادگیری گذشته، یک تبیین تازه از ماهیت دانش و چگونگی یادگیری انسان به

دست می دهد. بنا به این دیدگاه انسانها درک و فهم و دانش تازه خود را از راه تعامل بین آنچه از قبل می دانند و باور دارند با اندیشه ها، رویدادها، و فعالیت هایی که با آنها روبرو می شوند، می سازند. همزمان با روی کار آمدن نظریه های سازنده گرای متخصمان تعلیم و تربیت به طراحی محیط های یادگیری کلاسی براساس اصول و فرضهای سازنده گرای روی آوردند.

شناخت گرای

این مکتب برخلاف رفتارگرایان بر فرایندهای عالی ذهنی مانند تفکر؛ تعقل؛ ادراک و مساله گشایی تاکید دارد. از دیدگاه طرفداران این مکتب؛ حافظه؛ انگیزش و تفکر نقش مهمی در یادگیری که فرایندی درونی است؛ دارند. براساس دیدگاههای جدید موجود در این نظریه؛ یادگیری فرایندی است که طی آن؛ دانش و اطلاعات به وسیله ی خود یادگیرنده؛

*کسب می شود

*پردازش می شود

*دست کاری می شود

*وبه یاد سپرده می شود

سپس دانش و اطلاعات کسب شده در موقعیت مناسب به وسیله ی خود یادگیرنده؛

*به یادآورده می شود

*سازمان بندی می شود

*وبا دانش و اطلاعات جدید جدید پیوند می خورد.

از پیشگامان این نظریه می توان به گشتالت؛ برونر و پیاژه اشاره نمود.

شناخت گرایان یادگیری را بر چهار عملیات استوار می دانند:

۱- دریافت محرکها

۲- پردازش اطلاعات

۳- نگهداری و ذخیره ی اطلاعات

۴- انتقال اطلاعات